

سیاست خارجی ایران در دوران هخامنشیان

محسن مدیر شانه چی*

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

حسین محمدی خشتی

کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

(تاریخ دریافت: ۱۹/۳/۱ - تاریخ تصویب: ۱۹/۷/۲۴)

چکیده:

حکومت هخامنشیان در سال ۵۵۰ ق م با سقوط دولت ماد به دست کوروش بزرگ تأسیس شد. از همان نخستین نبردی که به سقوط مادها منجر شد، اساسی‌ترین اصل سیاست خارجی و داخلی کوروش یعنی تسامح و مدارا پایه‌گذاری شد. پادشاهان بعدی کمابیش این سیاست را ادامه دادند. کمبوجیه، سیاست توسعه ارضی پیش گرفت و پس از تسخیر مصر همان سیاست ملایم پدرش را دنبال کرد. داریوش بزرگ سیاست تسامح و مدارای سکف خویش را به یک دکترین سیاسی تبدیل و تلاش کرد با روش‌های مسالمت‌جویانه به اهداف خود برسد. در پی حملات خشایارشا به یونان اتحادیه دگس به رهبری آتن شکل گرفت. اردشیر اول در قبال یونانی‌ها سیاست صبر و مامشات و داریوش دوم و اردشیر دوم سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن پیش گرفتند. سرانجام با حملات مقدونی‌ها در زمان داریوش سوم، آفتاب عمر امپراتوری معظم هخامنشی غروب کرد.

واژگان کلیدی:

سیاست خارجی، هخامنشیان، کوروش بزرگ، داریوش بزرگ، خشایارشا، اردشیر، تسامح و مدارا، دیپلماسی، جنگ

مقدمه

اتخاذ سیاست خارجی مناسب و منسجم از سوی هر دولتی، یکی از عوامل اصلی ثبات و دوام کشورها در صحنه بین‌المللی در مقابل رقیبان متعدد به شمار می‌رود. تجربه تاریخی نشان داده که اتخاذ سیاست خارجی غلط و نامناسب از سوی دولت‌ها در اکثر موارد به سقوط و از میان رفتن آنها انجامیده است. آگاهی از چگونگی روابط و مناسبات خارجی دولت‌ها و سیاست‌های متخذه آنان در صحنه بین‌المللی می‌تواند در فرآیند تصمیم‌گیری مسئولان و مجریان سیاست خارجی کشورها در قبال واحدهای سیاسی دیگر و بازیگران متعدد بین‌المللی مؤثر افتد.

زبان، آداب و رسوم، فرهنگ، تمدن، سیاست و... هرکشوری میراث نیاکان آن جامعه طی ادوار گذشته است. یکی از دوره‌های شکوه و عظمت فرهنگ و تمدن ایرانی، دوران هخامنشی است. هخامنشیان دومین سلسله پادشاهی ایران است که پس از زوال حکومت مادها، بوسیله کوروش هخامنشی (کوروش کبیر) به سال ۵۵۰ ق.م بنیانگذاری شد و به مدت ۲۲۰ سال به حیات خویش ادامه داد. کوروش این سلسله حکومتی را به نام هخامنش نیای خویش نامید. در مدت دو بیست و بیست سال حکومت هخامنشی، دوازده تن بر مسند پادشاهی تکیه زدند که معروف‌ترین آنان کوروش و داریوش بزرگ بودند. سرانجام این حکومت مقتدر پارس در سال ۳۳۰ ق.م در زمان پادشاهی داریوش سوم با حمله اسکندر مقدونی از میان رفت.

ایران دوره هخامنشی به دلیل دستاوردهای گرانبهای آن در ابعاد گوناگون، یکی از دوره‌های درخشان تاریخ و فرهنگ کشور ما محسوب می‌شود. در این دوره است که پادشاهانی موفق و کارآمد چون کوروش و داریوش بزرگ ظهور کردند و با پایه‌گذاری اصل تسامح و مدارا و همزیستی مسالمت‌آمیز در عرصه بین‌المللی انقلابی بزرگ در عالم سیاست به وجود آوردند و با طرز تفکر منطقی و تشکیلات منظم خود یکی از شکوفاترین تمدن‌های بشری را به جهان عرضه کردند. در شرایطی که دولت‌های گوناگون جهان کنونی با وجود گذشته تاریک و کم سابقه خود در پی احیای تاریخ و عظمت کاذب خود هستند، بسیار کم‌لطفی است که از گذشته باستانی و دوره عظمت ایران دوره هخامنشی که در نوع خود بی نظیر بود آگاه نباشیم و دستاوردهای ارزشمند آن را به بوتۀ فراموشی بسپاریم. در این مقاله تلاش می‌شود با تحلیل سیاست خارجی هخامنشیان، بررسی شود که این سیاست خارجی چه تأثیری در ثبات و پایداری این امپراتوری داشته است.

سیاست خارجی کوروش بزرگ

دوران زندگانی کوروش بزرگ و شیوه زمامداری او یکی از نقاط عطف بزرگ تاریخ دنیا است. مقارن پادشاهی کوروش در انشان (پیش از سقوط ماد)، «چهار نیروی بزرگ - ماد، گلده [بابل]، لیدیه و مصر - سراسر شرق نزدیک را میان خود بخش کرده بودند» (اومستد، ۱۳۸۰: ۴۵). کوروش با غلبه بر آستیاگ (آزی دهاک)، آخرین فرمانروای ماد و تسخیر هگمتانه در سال ۵۵۰ ق.م رسماً امپراتوری معظم را بنیان نهاد که تا آن زمان بی نظیر بود. از همان نخستین نبردی که به سقوط مادها منجر شد، اساسی‌ترین اصل سیاست خارجی و داخلی کوروش یعنی «تسامح و مدارا» پایه‌ریزی شد؛ زیرا وی پس از غلبه بر آستیاگ بر خلاف پادشاهان گذشته با او به نرمی رفتار و مدارا کرد. او با پایه‌گذاری این اصل مهم، نسیم گرم آزادی را بر پیکر سرد زمین دمید و انقلابی بزرگ در عالم سیاست ایجاد کرد که تا آن زمان سابقه نداشت.

تصرف سرزمین بزرگ و قدرتمند ماد بوسیله کوروش، قدرت‌های بزرگ دیگر یعنی لیدی، بابل و مصر را به وحشت انداخت. اینان با یکدیگر داخل مذاکره شدند تا در مقابل کوروش اتحادی تشکیل دهند و بر وی بتازند. نخستین دولتی که واکنش جدی نشان داد، لیدی بود. کرزوس پادشاه لیدی که سیاست توسعه ارضی را دنبال می‌کرد، به تدارک جنگ پرداخت و قبل از جنگ علاوه بر مستعمرات آسیای صغیر که با خود متحد ساخت، سفیری نزد دولت اسپارت فرستاد و از آن تقاضای اعزام سپاه و کشتی جنگی کرد و با آمازیس فرعون مصر و نبونید پادشاه بابل هم قرارداد اتحاد بست (هدایتی، ۱۳۳۵: ۷۲؛ سایکس، ۱۳۳۸: ۱۸۸/۱) و از متحدان خویش تقاضای کمک کرد. اما قبل از رسیدن قوای متحدین، به قلمرو کوروش تجاوز کرد. کوروش که استراتژیستی فوق‌العاده بود با وجود اینکه هنوز پایه‌های قدرتش تثبیت نشده بود تصمیم گرفت به مقابله او بشتابد و به دشمن فرصت ندهد که بر وی بتازد. طبق گزارش دیودور سیسیلی، کوروش پیش از آغاز جنگ پیکری را نزد کرزوس فرستاد که اگر وی داوطلبانه خود را تسلیم کوروش کرده، ابراز بندگی کند، کوروش او را بخشیده، به عنوان والی لیدی منصوب خواهد کرد. کرزوس نپذیرفت و پاسخ داد باید کوروش و پارسیان که قبلاً بنده مادها بوده‌اند، نسبت به شاه لیدی اظهار بندگی کنند نه من (دیودور سیسیلی، کتاب ۹، بند ۳۱). اگر این گفته دیودور درست باشد، باید گفت کوروش قصد نداشت برای حل و فصل مناقشات به خشن‌ترین ابزار سیاست خارجی یعنی جنگ متوسل شود؛ بلکه تمایل داشت از راه‌های دیپلماتیک ضمن دست یافتن به هدف خویش به مناقشه فیصله دهد.

سرانجام کوروش در حمله‌ای غافلگیرانه در سال ۵۴۶ ق.م به حیات دولت مقتدر لیدی پایان داد و پس از فتح سارد پایتخت لیدی با کرزوس همان معامله‌ای را کرد که با آستیاگ کرده بود. در اینجا نیز او کرزوس را مورد عفو بزرگ منشانه خود قرار داد و با وی مهربانی‌ها و مدارا

کرد و حتی وی مشاور افتخاری دربار خود قرار داد. علاوه بر آن به استناد نوشته کتزیاس، پس از آنکه کوروش، کرزوس را به ایران برد، در سرزمین ماد ولایتی را به نام بارنه در حوالی اکباتان (همدان) با دستگاه شاهانه به عنوان تیول به او بخشید (کتزیاس، ۱۳۸۰: ۳۴).

واکنش دولت‌های بزرگ زمان و اتحاد آنان در مقابل دولت نوپید کوروش، اهداف سیاست خارجی دولت هخامنشی را مشخص کرد. مسلم بود که کوروش در آینده تصرف سرزمین‌های متحدین مزبور را در رأس اهداف سیاست خارجی خود قرار خواهد داد. تحولات پس از سقوط ماد و تهاجم لیدی، کوروش را بر این کار مصمم کرد؛ چرا که در منازعه ایران و لیدی مجدداً دولت‌های مصر و بابل و حتی اسپارت علیه ایران با پادشاه لیدی عقد اتحاد بستند. بنابراین، مهم‌ترین اهداف سیاست خارجی کوروش با موضوع گیری دولت‌های متخاصم رقم خورد. او نمی‌توانست اتحاد دشمنان را نادیده بگیرد و اقدامی نکند.

کوروش پس از تصرف لیدی متوجه مرزهای شرقی و شمال شرقی ایران شد تا امنیت را در آن ممالک برقرار سازد. به زودی سرزمین‌های یادشده به تسخیر کوروش در آمد و وسعت و عظمت امپراتوری افزایش یافت. اکنون وقت آن رسیده بود که بابل، این تواناترین، نامی‌ترین و مستحکم‌ترین شهر دنیای کهن را که پس از نینوا پایتخت شده بود و شکوه و جلال آن به نوشته هرودوت در جهان بی‌همتا بود (هرودوت، ۱۳۵۶: ۸۸) تصرف کند. سرانجام بابل در سال ۵۳۹ ق.م به تصرف کوروش در آمد. در باب تسخیر بابل هرودوت نوشته است: بابلی‌ها در بیرون شهر بابل به لشکر پارسی‌ها تاختند اما شکست خوردند و ناگزیر به درون بابل عقب نشینی کردند. چون محاصره شهر به درازا کشید، به دستور کوروش، رود فرات را برگردانده و به طرف دریاچه‌ای مصنوعی هدایت کردند و پس از آنکه آب در مجرای قدیم کم شد، قشون ایران که عده‌ای در مدخل رودخانه به شهر و بقیه در محل خروج رود از شهر موضع گرفته بودند، از مجرای رود وارد بابل شدند و آن را تسخیر کردند (هرودوت، ۱۳۵۶: ۹۳).

کوروش که رمز موفقیت، ثبات و بقای امپراتوری را در گرو اصل «مدارا و تسامح» می‌دید، در واقعه فتح بابل کماکان علاوه بر عامه مردم، نبونید پادشاه بابل را نیز بر اساس همین اصل مدارا و تساهل مشمول رأفت و گذشت خود قرار داد. وی طبق عادت، در کمال آزادمنشی با نبونید رفتار کرد و «در سال بعد (۵۳۸ ق.م) هنگامی که او [نبونید] درگذشت، عزای ملی اعلام شد و خود کوروش هم در آن شرکت کرد» (گیرشمن، ۱۳۸۳: ۱۵۵). او نه تنها دین و خدای خود را بر مغلوبین تحمیل نکرد بلکه به معبد بزرگ بابلیان رفت و به «مردوک» خدای خدایان بابل احترام گذارد و حتی خود را به عنوان فاتح و پادشاه پارس معرفی نکرد؛ بلکه خود را برگزیده مردوک و پادشاه بابل خواند: «منم کوروش، شاه عالم... شاه بابل، شاه سومر و آکد...» (پرنیا، ۱۳۸۰: ۳۶۷/۱، رجعی، ۱۳۸۲: ۱۴۰/۲).

یکی از وقایع مهم پس از فتح بابل آزادی یهودیانی است که در زمان بُخت‌النصر پادشاه بابل از فلسطین به بابل تبعید شده بودند. کوروش پس از فتح بابل فرمان آزادی همگانی را صادر کرد و بر همین اساس نه تنها تمامی یهودیان از اسارت آزاد شدند و مورد لطف و رحمت کوروش قرار گرفتند، بلکه او امکانات لازم را برای بازگشت آنان به وطن اصلی‌شان بیت‌المقدس فراهم کرد و به بازسازی اورشلیم و معابد آن پرداخت. در کتب عهد عتیق (تورات) پیامبران یهود سخنان فراوان راجع به کوروش و عنایات او به قوم یهود نوشته‌اند:

عزرا می‌نویسد: (۲) «کوروش پادشاه فارس چنین می‌فرماید: یهوه خدای آسمان‌ها جمیع ممالک زمین را به من داده و مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای او در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم» (تورات، کتاب عزرا، باب اول آیه ۲).

اشعیای نبی نوشته است: (۲۸) و «[خداوند] در باره کوروش می‌گوید که او شبان من است و تمامی مسرت مرا به اتمام خواهد رساند...» (تورات، کتاب اشعیا، باب ۴۴: آیه ۲۸).

در باب چهل و پنجم آمده است: «خداوند به مسیح خویش یعنی به کوروش می‌گوید که دست راست او را گرفتم تا به حضور وی امتها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم، تا درها را به حضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود...» (اشعیا، باب ۴۵: آیه ۱). به طور کلی در منابع یهودی (تورات) چهره کوروش بدون قید و شرط ستایش شده است و از او به عنوان منجی و نجات دهنده یهود از بدبختی‌ها یاد شده است. «کاملاً محتمل به نظر می‌رسد که اگر کوروش نبود مردمان یهود در خارج از موطن خود و به عنوان گروهی منزوی در قرن پنجم قبل از میلاد جان می‌باختند» (هارت، ۱۳۷۸: ۴۳۴).

کوروش با پایه‌گذاری اصل «مدارا و تسامح» انقلابی بزرگ در عالم سیاست به وجود آورد که تا آن زمان سابقه نداشت. او به همگان ثابت کرد که مغلوبین، مغضوبین و نفرین‌شدگان ابدی زمین نیستند و نه تنها خود آنان بلکه اعتقادات، معابد و خدایان آنان نیز مورد احترام است. او با سیاست تساهل و مدارای خود، تفکر همزیستی مسالمت‌آمیز ملل مختلف با فرهنگ‌های گوناگون را در صحنه بین‌الملل مطرح کرد. کوروش که تسامح جزء خصایل ذاتی‌اش بود، با مبنا قرار دادن چنین سیاستی موجبات گسترش، عظمت و حفظ امپراتوری معظم هخامنشی را فراهم آورد و اصلی را در سیاست خارجی پایه‌گذاری کرد که اکثر پادشاهان هخامنشی کمابیش بدان پای‌بند بودند. بی‌شک دوام و بقای امپراتوری به مدت دو بیست و بیست سال مرهون و مدیون همین سیاست خردمندانه کوروش بود.

کوروش پس از فتح بابل یقیناً در اندیشه فتح مصر و احتمالاً یونان بود؛ اما در این زمان سکا‌های آسیای مرکزی هنوز کاملاً مطیع ایران نشده بودند. بنابراین، قبل از تسخیر مصر به مرزهای شمال شرقی امپراتوری پرداخت تا آن سرزمین‌ها را از هجوم سکاها محفوظ دارد. وی

ضمن اینکه پسرش کمبوجیه را به تدارک مقدمات لشکرکشی به مصر مأمور کرد خود عازم مرزهای شمال شرقی شد اما در مصاف با ماسازت‌ها کشته شد (۵۲۹ ق.م) و با مرگ خود پارس را در ماتمی بزرگ فرو برد.

سیاست خارجی کمبوجیه

پس از کوروش، پسرش کمبوجیه بر آن شد تا به نیات پدرش جامه عمل بپوشاند. وی سیاست توسعه‌طلبی را پیش گرفت و به محض نشستن بر تخت سلطنت، مسئله تسخیر مصر را در رأس اهداف و برنامه‌های سیاست خارجی خود قرار داد. پس از آنکه شورش‌های ایالات را فرو نشانند در سال ۵۲۶ ق.م سفر جنگی‌اش را به سوی مصر آغاز کرد. مهم‌ترین دلایل لشکرکشی کمبوجیه به مصر عبارت بودند از:

- ۱- کین جوئی: از آنجا که آموزیس فرعون مصر با دشمنان کوروش پیمان اتحاد بسته بود تا ایرانیان را به زانو درآورد؛ بیم آن می‌رفت که وی روزی از ترس جان خود بر ایران بتازد؛
- ۲- بلند پروازی کمبوجیه: وی مردی بود جنگی و بلندپرواز و خودکامه. تا دشمن را از پای در نمی‌آورد و به مقصود خویش نمی‌رسید، آرام نمی‌گرفت؛
- ۳- زرخیزی و موقعیت جغرافیایی مصر: کشور مصر سرزمینی گندم خیز و بارور بود. علاوه بر آن گندم مصر محصول استراتژیک محسوب می‌شد و کمبوجیه به این امر واقف بود که با فتح مصر می‌تواند هر گاه بخواهد از ارسال گندم به سرزمین یونان جلوگیری کند (شهبازی، ۱۳۴۹: ۴۲۰ و ۴۲۱).

کمبوجیه برای غافل کردن آموزیس پادشاه مصر مسیر خشکی را به جای دریا برای لشکرکشی برگزید و به همین دلیل ناچار بود از صحرای گرم و بی‌آب عربستان عبور کند. طی سیاست عاقلانه با سلطان عربستان قرارداد اتحاد و عبور بی‌ضرر بست و ضمن برخورداری از مساعدت اعراب، آب مورد نیاز سپاه عظیم خود را تأمین کرد. همچنین از مساعدت متحدانی چون دولت یهودی فلسطین و شهرهای فنیقی بهره‌مند شد (مهمید، ۱۳۶۱: ۲۹؛ پیگولوسکایا، ۱۳۵۴: ۲۱). عواملی چون: نارضایتی کاهنان مصر، خیانت مزدوران فرعون و... سبب شد مصر با کمترین درگیری و مقاومت تسلیم شود (۵۲۵ ق.م).

کمبوجیه در مصر همان سیاست تساهل و مدارای پدرش کوروش را پیش گرفت و با مردم و حتی فرعون مصر (پسامتیخ فرزند آموزیس) مدارا کرد. وی طبق سنت کشور مصر تاجگذاری کرد و عنوان «پادشاه مصر، پادشاه کشورها» را برای خویش انتخاب کرد (داندامایف، ۱۳۸۱ الف: ۱۵۴)؛ مراسم مصریان را محترم شمرد، به معابد مصر حرمت قائل شد و نسبت به خدایان آن اظهار فروتنی کرد و بر خلاف گزارش برخی از مورخان مانند هرودوت، نه تنها به جسد

مومیایی شده‌آزمایس بی‌حرمتی نکرد و گاو مقدّس آپیس را نگشت بلکه در پیش گاو مقدس زانو زد و به طور کلی در صدد جلب احساسات مصری‌ها و تألیف قلوب آنان برآمد. شهبازی در این زمینه نوشته است: رفتار کمبوجیه با کالبد مومیایی شده‌آزمایس، قصه‌ای است که برای بد نام کردن او ساخته‌اند (هرودوت، ۱۳۵۶: ۵۲۷، توضیحات مترجم). پیر بریان نیز معتقد است کمبوجیه نه تنها آپیس جوان را نکشته است بلکه به مومیایی کردن و تدفین آپیس در چارچوب قواعد و طبق آداب کاملاً شناخته شده مبادرت کرده است (بریان، ۱۳۸۱: ۸۸/۱). دان ناردو نیز نوشته است: «شکی نیست که داستان‌های رسواگری که هرودوت ده‌ها سال بعد هنگام سفر به مصر در باره کمبوجیه شنیده است؛ گزافه‌گویی‌های مصریانی بوده که کشور خود را در وضعی زبون می‌یافته‌اند» (ناردو، ۱۳۸۲: ۵۲ و ۵۳).

کمبوجیه مدّت سه سال به فتوحاتش در مصر ادامه داد و مصر را ضمیمه امپراتوری بزرگ هخامنشی کرد. در پایان سفر جنگی سه ساله‌اش، برخی شکست‌ها و ناکامی‌های وی بر روح و روانش اثر گذاشت و برخلاف رفتار مهربانانه قبل، متوسّل به خشونت شد و عده‌ای را مورد خشم و غضب خود قرار داد. همین رفتار کمبوجیه را عده‌ای پر و بال دادند و اتهامات مبالغه آمیز ناروای بسیار به او بستند، حال آنکه این اتهامات از سوی کاهنان مصر مطرح شده‌اند که با ورود کمبوجیه به مصر درآمد و عواید اوقافی آنان کاهش و مقامشان تنزل یافته بود. لاجرم در سال‌های بعد برای بد نام کردن کمبوجیه این اتهامات را به وی نسبت دادند.

سیاست خارجی داریوش بزرگ

در پایان سفر جنگی سه ساله کمبوجیه به مصر، خبر یک کودتای سیاسی در پایتخت امپراتوری، سبب شد پادشاه بزرگ قصد بازگشت به وطن کند اما اجل به او مهلت نداد و در میانه راه درگذشت. پس از وی بزرگان پارسی به فرماندهی داریوش توانستند سلطنت از دست رفته را از چنگ گئومات -کودتاچی خائن- باز ستانند.

داریوش که پس از کمبوجیه به قدرت رسیده بود، بعد از فرو نشاندن شورش‌های متعدّد ایالات به مصر که پس از کمبوجیه ناآرام شده بود و هوس استقلال‌طلبی داشت، پرداخت. داریوش هر چند قلباً چندان اهل تسامح نبود، اما سیاست خارجی خود را بر اصل «تسامح و مدارا» نهاد و تسامح کورّش را به عنوان یک دکترین سیاسی به کار بست (زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۱۱۴). او نیز در مصر همان سیاست کورّش را ادامه داد؛ با سیاستی عاقلانه به جلب رضایت کاهنان و روحانیون که از کمبوجیه ناراضی بودند پرداخت و همه مقدّسات مصریان را محترم داشت؛ در عبادت‌های گاو آپیس شرکت کرد؛ به معابد آنها رفته نسبت به ارباب انواع مصر احترامات زیاد

کرد و از مصری‌ها دلجویی کامل کرد (پیرنیا، ۱۳۸۶: ۷۳)؛ به نحوی که مصری‌ها داریوش را همچون یکی از فراعنه بزرگ خود دانستند و اقداماتش را ستودند.

داریوش در راستای سیاست حفظ وحدت و تمامیت ارضی امپراتوری، امنیت مرزهای شمالی امپراتوری را مورد توجه قرار داد و تصمیم گرفت به حملات مکرر قوم مهاجم و مزاحم سکاها پایان دهد و نیز زمینه اتحاد آنان با یونانی‌ها را از میان ببرد. سکاها مردمانی دور از فرهنگ و وحشی‌گونه بودند که در دوره مادها در سلطنت هوخشتر، موفق شدند مدت تقریباً بیست و هشت سال بر قلمرو مادها در آسیا استیلا یابند (هومن، ۱۳۷۹: ۱۱۹). در زمان هخامنشیان نیز خطر تهاجم آنان کماکان وجود داشت. داریوش شخصاً به سوی سرزمین سکاها لشکرکشی کرد. سکاها که توانایی مقابله با داریوش را نداشتند با پیش گرفتن شیوه جنگی و استراتژی «جنگ و گریز» و بر جای گذاشتن «زمین سوخته» به قلب مملکت خویش عقب نشستند. با اتخاذ این استراتژی بوسيله سکاها، داریوش مجبور شد به ایران باز گردد. هر چند داریوش به هدف اصلی خویش یعنی مطیع کردن سکاها دست نیافت اما چنان درس عبرتی به آنان داد که این مردمان وحشی در سراسر دوره هخامنشی نتوانستند به ایران تجاوز کنند. از دیگر دستاوردهای این سفر جنگی، تصرف تراکیه و مقدونیه و توسعه قلمرو امپراتوری بود. نمایش قدرت و افزایش پرستیژ ملی که از اهداف سیاست خارجی محسوب می‌شود از دیگر نتایج عمده است که داریوش در این لشکرکشی به دست آورد.

پس از چندی مستعمرات یونانی علیه ایرانیان شوریدند. اتحادیه یونانی که در رأس آن آتن قرار داشت به سارد - پایتخت غربی امپراتوری هخامنشی - یورش برد و تمامی شهر (به جز ارگ شهر) و جنگل مقدس آن را طعمه حریق ساخت. طی این آتش سوزی حومه شهر نیز کاملاً سوخت (هرودوت، ۱۳۵۶: ۳۱۵). هر چند پارسیان شورشیان را پس از مدتی تار و مار کردند، اما داریوش پس از استقرار امنیت در آسیای صغیر و جلب رضایت اهالی آنجا، در صدد لشکرکشی به یونان بر آمد تا آتنیان را به ازای آتش سوزی سارد، متنبه سازد.

اصول قواعد بین‌المللی دنیای باستان بیشتر بر عرف و سنت پایه‌گذاری شده بود. دولت هخامنشی به رعایت این اصول و محترم شمردن آنها کاملاً مقید بود و نقض این اصول را بی‌حرمتی بزرگ تلقی می‌کرد. هخامنشیان خود به عنوان بزرگ‌ترین امپراتوری زمان در شکل‌گیری حقوق بین‌الملل نقشی بسزا داشتند. عرف بین‌المللی که تا آن زمان مورد احترام ملل بود و به صورت رویه حقوقی در آمده بود عبارت بود از:

۱- «مصونیت نمایندگان سیاسی [مصونیت دیپلماتیک]؛ ۲- دادن آب و خاک به نشانه

اطاعت و فرمانبرداری؛ ۳- اعلان جنگ با مشعل» (بخورتاش، ۱۳۵۰: ۶۹).

داریوش بر آن بود که با تکیه بر روشهای مسالمت آمیز و صلح‌جویانه سیاست خارجی همچون مذاکره و دیپلماسی به اهداف خویش نایل شود. وی در راستای این سیاست در سال ۴۹۱ ق.م سفيرانی را به شهرهای متعدّد یونان اعزام کرد تا از دولت‌های مزبور به نشانه اطاعت، آب و خاک دریافت کنند. اکثر شهرهای یونانی آب و خاک تقدیم کردند اما در آتن و اسپارت بر خلاف رسم و نزاکت بین‌المللی، سفیران داریوش را کشتند (زَین‌کوب، ۱۳۸۲: ۱۵۹/۱). توضیح آنکه «در آتن سفیران را از فراز صخره‌ها در پرتگاه فرو افکندند و در اسپارت به درون چاه انداختند و به تمسخر پیشنهاد می‌کردند که آب و خاک برای شاه ببرند» (مهمید، ۱۳۶۱: ۳۲). با این اقدام آتنی‌ها و اسپارتی‌ها، لشکرکشی داریوش برای تنبیه آنان اجتناب‌ناپذیر شد. داریوش لشکریانی را مأمور نبرد با یونانیان کرد. آتنی‌ها و اسپارتی‌ها با یکدیگر متحد شدند و سرانجام نبرد ماراثن در سال ۴۹۰ ق.م بین ایرانیان و یونانیان آغاز شد. بنا به دلایلی بهره‌مندی در این جنگ نصیب یونانی‌ها شد و لشکریان ایران پس از چندی به آسیا مراجعت کردند.

با همه اغراق‌ها و مبالغه‌هایی که اروپاییان در باره این جنگ گفته‌اند، وقتی داریوش خبر این واقعه را شنید آن را خیلی مختصر و عدم پیشرفت ناقابل تلقی کرد و بدون اینکه تن به این شکست دهد در صدد تدارک جنگی دیگر بر آمد. پس از سه سال تدارک جنگ با یونان، در مصر شورش ایجاد شد. داریوش نه تنها عزم جزم کرد که ضد یونانیان لشکرکشی کند بلکه در صدد بر آمد شورش مصر را نیز بخواهاند. اما پیش از آغاز جنگ در سال ۴۸۶ ق.م درگذشت. یقیناً اگر زنده می‌ماند شخصاً فرماندهی لشکر را بر عهده گرفته و به یونان لشکر می‌کشید و کار یونان را زار می‌کرد. او به حق پادشاهی قابل تحسین بود. با ظهور دولت او در عرصه بین‌المللی، «عالم تحت فرمان واحد در آمد که این وحدت سابقه نداشت» (لمب، ۱۳۸۴: ۳۱۲). تشکیلات داخلی و سیاست خارجی‌اش ایران را بیش از پیش پر آوازه ساخت و امپراتوری را مقتدرتر نمود. ایران در زمان او وسیع‌ترین و قدرتمندترین امپراتوری عالم بود.

سیاست خارجی خشایارشا

پس از وفات داریوش، پسرش خشایارشا در سن ۳۵ سالگی بر تخت پادشاهی نشست. مقارن به سلطنت رسیدن خشایارشا، مشکلات یونان و مسئله مصر کماکان وجود داشت. علاوه بر اینها وی در همان سال‌های نخست پادشاهی‌اش با شورش بابل نیز مواجه شد. خشایارشا ابتدا توجه خود را به مصر معطوف کرد و در حمله‌ای برق‌آسا در سال ۴۸۴ ق.م شورش مصر را کاملاً سرکوب کرد. وی بر خلاف پادشاهان سلف خود در دفع این شورش خشونت را از حد تدبیر گذراند و تساهل و مدارای کمتر از خود نشان داد؛ نه تنها خود را جانشین فرعونان مصر ننماید و از رسم‌ها و آداب دینی آنجا حمایت نکرد (فرای، ۱۳۷۷: ۱۹۹)؛ بلکه اموال بسیار از

معابد را مصادره کرد و به مصر به عنوان کشوری فتح شده نگریست (داندامایف، ۱۳۸۱: ب: ۲۳۱). پس از دفع شورش مصر، به دلیل عهدشکنی بابلیان، رنجیده خاطر شد و به آن سامان لشکر کشید و بر خلاف دفعه قبل مردم بابل را نیز به شدت تنبیه کرد. وی در ابتدای سلطنت خویش مانند پادشاهان سابق هخامنشی خود را «پادشاه بابل» نامیده بود اما این بار نه تنها با مردم بابل به خشونت رفتار کرد بلکه با انتقال مجسمه طلائی «بل» مردوک - خدای بابل - از بابل به شوش خدشهای مهم به هویت این شهر باستانی پرآوازه وارد کرد؛ عنوان «پادشاه بابل» را از القاب خویش حذف کرد و خود را فقط «شاه پارسی‌ها و مادی‌ها» خواند (زرین‌کوب، ۱۳۸۲: ۱۶۳/۱) و بر خلاف سیاست کوروش و داریوش دستور داد تا مواضع دفاعی و استحکامات شهر را خراب کردند و معابد را ویران ساختند (گیرشمن، ۱۳۸۳: ۲۱۹ و ۲۲۰). به طور کلی خشایارشا در دفع شورش مصر و بابل سیاست مدارا و تساهل را تا حدودی کنار گذاشت و به ابزارهای خشونت آمیز سیاست خارجی متوسل شد.

یکی از وقایع مهم زمان خشایارشا لشکرکشی به یونان و تنبیه آتن است. به گواهی تاریخ، خشایارشا ابتدا قصد نداشت به یونان لشکر بکشد. اما تحت تاثیر عوامل گوناگون سرانجام حاضر شد سیاست توسعه ارضی را در قبال یونان پیش بگیرد. وی به تدارک جنگ پرداخت و از اتحادها نیز غافل نماند. در سال ۴۸۳ ق.م با اهالی کارتاژ (قرطاجنه) پیمانی بست مبنی بر اینکه هم‌زمان با جنگ ایرانیان با یونانی‌ها، اینان (کارتاژیان) نیز با یونانیان ساکن جزیره سیسیل و ایتالیا به نبرد پردازند (دیودور، ۱۳۸۴: ۱۹۰). قبل از لشکرکشی به یونان، قاصدانی به همه شهرهای یونانی غیر از آتن و اسپارت فرستاد تا به نشانه اطاعت مشتی آب و خاک خواستار شوند. علت اینکه خشایارشا به آتن و اسپارت پیشنهادی برای تسلیم نفرستاد، این بود که مبادا فرستادگانش به همان سرنوشتی دچار شوند که در زمان داریوش اتفاق افتاده بود. در یونان ائتلاف ضد ایرانی مرکب از آتن و اسپارت و حدود سی شهر یونانی تشکیل شد و عده‌ای به ویژه اسپارته‌ای‌ها به فرماندهی «لئونیداس» در تنگه ترموپیل به دفاع دلیرانه‌ای در برابر پارسیان پرداختند. سرانجام یونانی‌ها در ترموپیل شکست خوردند و خشایارشا پس از این نبرد، آتن خالی از سکنه را تصرف کرد و ارگ شهر را به انتقام آتش سوزی سارد و معبد و جنگل مقدس آن در زمان داریوش، طعمه حریق ساخت. با این پیروزی مقصود خشایارشا از لشکرکشی به یونان حاصل شده بود؛ اما در شورای جنگی نظر اکثریت ادامه جنگ بود.

متحدهای یونانی به ویژه آتنی‌ها که از هدف خشایارشا یعنی دستیابی به آتن مطلع بودند، در سالامیس موضع گرفته و آماده نبرد شده بودند. با شنیدن خبر تسخیر آتن توسط پارسیان، بین یونانی‌ها اختلاف افتاد اما با ترفند تمیستوکل، سردار و سیاستمدار آتنی، یونانی‌ها مجبور و مصمم به جنگ شدند. انتخاب سالامیس به عنوان محل جنگ برای یونانی‌ها بسیار سودمند

بود. گویا یونانی‌ها مخصوصاً ایرانی‌ها را به تنگه باریک سالامیس کشانده بودند که برتری نیروی دریایی ایران مشهود نشود. به روایت پلوتارک، تمیستوکل با تدبیر و درایت و دقت بسیار، سالامیس را محلّ جنگ انتخاب کرده بود؛ چرا که کشتی‌های یونانی پست و پهن بودند ولی کشتی‌های مهاجمین مرتفع و بزرگ و سنگین. بنابراین در این تنگه باریک قابلیت تحرّک و عملیات نداشتند و پیوسته از طرف یونانی‌ها ضربه می‌خوردند (پلوتارک، ۱۳۷۹: ۳۲۴/۱). به هر حال بر خلاف پیروزی‌های اولیه، نبرد سالامیس (۴۸۰ ق.م) به دلیل مکان تنگ و نامناسب با وجود فداکاری‌های بسیار پارسیان سودمندی نداشت و خساریاها بدون اینکه آن را شکست تلقی کند به ایران بازگشت. نبردهای بعدی سپاهیان ایران چون پلاته و میکال نیز با شکست‌هایی روبه‌رو شد. پس از آن نبردهای دریایی منظم یونانیان با ایرانیان تا سال ۴۴۹ ق.م ادامه یافت و یونانی‌ها قدرت نظامی و استقلال خود را حفظ کردند (دان، ۱۳۸۲: ۱۹۹)؛ اما ایران هنوز بزرگ‌ترین و نیرومندترین خطر برای یونانیان محسوب می‌شد.

خطر تهاجم ایران، اندیشه اتحاد یونانی‌ها را تقویت کرد. آتن که بیش از همه دولت-شهرهای یونانی، احساس خطر می‌کرد در سال ۴۷۸ ق.م اتحادیه «دِلس» (Delos) را متشکل از دُول آسیای صغیر و جزایر از یک سو و آتن از سوی دیگر به وجود آورد (تاریخ جهان باستان، ۱۳۵۳: ۹۷ و ۹۶). که هم جنبه دفاعی داشت و هم اهداف توسعه‌طلبی و تهاجم علیه ایران را در سر می‌پروراند. پس از مدتی، هدف اصلی اتحادیه که آزاد سازی مستعمرات یونانی آسیای صغیر و کشاندن جنگ به آسیا بود حاصل شد. اما به زودی اتحادیه به ابزاری برای تسلط بیش از حد آتن بر یونان تبدیل شد؛ به نحوی که آتن قدرت بلامنازع یونان گردید.

سیاست خارجی اردشیر اول (دراز دست)

خشایارشا در سال ۴۶۵ ق.م به قتل رسید و بعد از وی پسرش اردشیر اول معروف به دراز دست به تخت سلطنت نشست. قتل خشایارشا در سال ۴۶۵ ق.م سبب شورش استقلال خواهی مصر شد. آتن به تحریک مصریان علیه ایران پرداخت. اردشیر پس از حدود شش سال توانست شورش استقلال خواهی مصر را در سال ۴۵۴ ق.م فرو نشانند (بریان، ۱۳۸۱: ۹۰۱/۱). سیاست اردشیر در مصر همان سیاست نخستین پادشاهان هخامنشی بود. وی بر اساس اصل «مدارا و تسامح» در صدد جلب قلوب مصریان بر آمد و آنان را از خود راضی کرد. سیاست اردشیر اول در قبال یونان با سیاست خشایارشا و داریوش متفاوت بود. او به جای جنگ و خونریزی سیاست صبر و ممانعت در برابر یونان پیش گرفت. وی می‌دانست که آنچه سبب اتحاد یونانیان و در نتیجه شکست ایران در سالامیس، پلاته و... شد؛ خطر حملات ایران به سرزمین یونان بود و نیک آگاه بود که عامل اصلی شکل‌گیری اتحادیه «دِلس» خطر تهاجم

مجدد و انتقام ایران از یونان بود. بنابراین، اردشیر با آگاهی از عوارض روانی خطر حمله احتمالی ایران و اقدامات دفاعی یونانیان به این نتیجه رسید که برای رسیدن به اهداف سیاست خارجی خود اولاً، باید تا حد ممکن فضای رعب انگیز ترس از ایران را در همه یونان به حداقل برساند. ثانیاً، از طریق نفوذ طلایی در دولتمردان آتن نظرات موافق آنان را به پارسیان جلب کند (محمودآبادی، ۱۳۸۳: ۴۷). با توجه به اوضاع پیش آمده، وی نمی‌توانست سیاست اسلاف خویش را دنبال کند. لذا او نخستین پادشاه هخامنشی بود که سیاست توسعه ارضی را کنار گذاشت و با اتخاذ دیپلماسی خردمندانه و هوشمندانه برای از میان بردن زمینه‌های اتحادیه دگس به انعقاد «پیمان کالیاس» (صلح سیمون) رضایت داد. انعقاد این پیمان که بی‌شک مهم‌ترین نقطه عطف سیاست خارجی اردشیر محسوب می‌شد موجب تفرقه و پراکندگی اعضای اتحادیه و در نتیجه تضعیف بیش از حد آتن می‌شد که مقصود اصلی اردشیر بود؛ چرا که اعضای اتحادیه با برطرف شدن خطر تهاجم ایران دلیلی برای باقی ماندن در اتحادیه نمی‌دیدند. بر اساس این معاهده صلح که در سال ۴۴۹ ق.م بین ایران و آتن منعقد گردید:

۱- جزیره قبرس که در تصرف آتن بود به ایران واگذار شد؛ ۲- آتنی‌ها متعهد شدند که با اسلحه وارد متصرفات ایران نشوند؛ ۳- شاهنشاه ایران به تمام شهرهای یونانی در آسیای صغیر آزادی و استقلال داخلی داد؛ ۴- دو دولت مقرر داشتند که کشتی‌های آنها در دریای اژه از حدی معین جلوتر نروند (شاملونی، ۱۳۴۷: ۸۴).

هر چند اردشیر با انعقاد این معاهده در تاریخ به ضعف و سستی متهم شده است؛ اما بر اساس آن، حداقل خیال ایران از تحریکات آتن در مصر و قبرس آسوده می‌شد و در کنار زیان‌های آن سودمندی‌های فراوان داشت. با آرامش ایجاد شده پس از صلح کالیاس همان طور که اردشیر پیش‌بینی کرده بود، نخستین تنش‌ها در اتحادیه دگس به وجود آمد؛ زیرا خطر تهاجم ایران رفع شده بود و نیازی به وجود اتحادیه که بر قدرت طلبی آتن می‌افزود، نبود. به دنبال سیاست‌های توسعه طلبانه و قدرت طلبی‌های روز افزون آتن، برخی از اعضای اتحادیه به مخالفت با آن برخاستند و از اسپارت، رقیب دیرینه آتن یاری جستند. سرانجام در سال ۴۳۱ ق.م جنگ‌های پلوپونز (پلوپونس) (peloponese) میان طرفداران اسپارت از یک سو و طرفداران آتن از سوی دیگر آغاز شد که نایره آن مدت ۲۷ سال شعله‌ور بود.

شروع جنگ‌های پلوپونز مطلوب دربار ایران بود. «اردشیر از دیدن یونانی‌ها که به جان هم افتاده و یکدیگر را تباه می‌ساختند بسیار خرسند بود» (اومستد، ۱۳۸۰: ۴۷۲). در واقع اردشیر در سیاست خارجی خود به اهداف خویش رسیده بود؛ یونان متحد، متفرق شده بود و عملاً دشمنان اصلی ایران با پرداختن به جنگ با یکدیگر خود را به دست خویش مضمحل می‌کردند و اردشیر از دورترین نقطه یعنی شوش به تحولات یونان و نتیجه استراتژی خود می‌نگرست.

درگیری یونانیان با یکدیگر بهترین فرصت برای مداخله مستمر ایران در یونان بود. دولت‌های آتن و اسپارت در حین جنگ سفارت‌هایی جداگانه را برای جلب مساعدت اردشیر و دریافت کمک‌های مالی و نظامی روانه دربار شوش می‌کردند (بختورتاش، ۱۳۵۱: ۱۴۴). دربار ایران که هدف نهایی‌اش تضعیف هر دو جبهه بود با سیاست خردمندان و بازیهای سیاسی ماهرانه به ادامه جنگ که متضمن منافع امپراتوری ایران بود کمک می‌کرد.

اردشیر در مقابل قوم یهود نیز سیاستی موفق پیش گرفت. وی در تعقیب سیاست کورثس و داریوش نسبت به قوم یهود روشی توأم با رفق و مدارا پیش گرفت و دو تن از کارگزارانش به نام‌های عَزْرَا و نَحْمِیا را مأمور کرد ضمن ساختن معبد اورشلیم به اصلاحات مذهبی و احیای قانون موسی (ع) پردازند. ابن‌العبری نوشته است: «[اردشیر] در سال هفتم پادشاهی‌اش به «عزرا» فرمان داد که به اورشلیم برود و در آبادی آن بکوشد» (ابن‌العبری، ۱۳۷۷: ۶۷). با در نظر گرفتن موقعیت جغرافیایی مصر و جایگاه آن در سیاست خارجی هخامنشیان، اردشیر سیاستی خردمندانانه در قبال قوم یهود اتخاذ کرد؛ زیرا مسیر مصر از فلسطین عبور می‌کرد و حفظ امنیت سیاسی مصر و حتی سوریه، مستلزم امنیت فلسطین و توجه به قوم یهود بود. به هر حال اردشیر اصل مدارا و تساهل را همانند سابق در حق اقوام و ملل تابعه رعایت کرد.

سیاست خارجی داریوش دوم

پس از مرگ اردشیر اول، تنها فرزند مشروعش از ملکه داماسپیا، به نام خشایارشا که به خشایارشای دوم معروف شد به سلطنت رسید ولی بیش از ۴۵ روز سلطنت نکرد و برادر ناتنی‌اش سُغْدیائُس (سُغْدیان) (Sogdianos) به همراه خواجه‌ای وی را به قتل رساند و خود بر مسند قدرت تکیه زد. اما طولی نکشید که خود سُغْدیائُس نیز پس از شش ماه و پانزده روز سلطنت بوسیله برادر ناتنی دیگرش اُخُس (اخوس) (Okhos) به قتل رسید (بزیاس، ۱۳۸۰: ۹۵). نظر به اینکه خشایارشای دوم و سُغْدیائُس ملّت کمی سلطنت کردند، این دو پادشاه به طور مسلّم قبل از آنکه به فکر سیاست خارجی کشور باشند گرفتار توطئه‌های درباری و قتل و برادرکشی شاهزادگان حریص جهت تصاحب تاج و تخت هخامنشی بودند؛ بنابراین نمی‌توان برای پادشاهان مزبور برنامه‌ای برای سیاست خارجی متصور شد.

اُخُس پس از قتل سُغْدیائُس بر تخت سلطنت نشست و خود را داریوش دوم نامید. وی نیز همان سیاست اردشیر اول را در قبال یونان بکار بست. از بخت خوش او تمام دوران ۱۹ ساله پادشاهی‌اش مصادف با جنگ‌های پلوپونز میان یونانی‌ها بود. سیاست خارجی دولت هخامنشی در این زمان - که تیسافرن نقش بسزایی در اتخاذ و پیشبرد آن ایفا می‌کرد - بر این قرار گرفته بود که تا حدّ ممکن دو حریف یونانی به جنگ داخلی ادامه دهند و چنان ضعیف شوند که

نتوانند منافع ایران را در آسیای صغیر و سایر مستعمرات تهدید کنند. دربار هخامنشی که به نقطه ضعف یونانی‌ها پی برده بود تلاش می‌کرد با توسل به دیپلماسی رشوه و طلا و به تعبیر استاد زرین‌کوب «اسلحه طلایی» (زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۱۰۲) اختلافات یونانیان را توسعه داده و با سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» جنگ را تا حد نابودی و تضعیف بیش از پیش طرفین به درازا بکشاند و مانع ایجاد اتحادیه ضد ایرانی شود. بر این اساس، سیاستمداران ایرانی تلاش می‌کردند نوعی موازنه و تعادل قوا را در بین حریفان جنگ حفظ کنند و به نحوی به آنان کمک برسانند که بر یکدیگر چیره نشوند و غالب و مغلوب معلوم نشود و با یاری یا عدم یاری طرفین جنگ در زمان مناسب، موجبات استمرار جنگ فرسایشی را فراهم کنند.

در شرایطی که تیسافرن با سیاست‌های دوگانه و زیرکانه خود یونانی‌ها به ویژه اسپارتی‌ها را کلافه کرده بود، در اواخر عمر داریوش دوم چرخشی در سیاست خارجی ایران ایجاد شد و کوروش پسر جوان پادشاه به سمت فرمانروایی آسیای صغیر منصوب شد. کوروش بر خلاف تیسافرن در قبال اسپارتی‌ها سیاستی روشن به کار گرفت و رسماً به حمایت و طرفداری آنها برخاست (رخزادپور، ۱۳۷۵: ۲۱۴/۱). نتیجه اتخاذ چنین سیاستی، پیروزی اسپارت بر آتن و پایان جنگ‌های پلوپونز در سال ۴۰۴ ق.م بود. هر چند با پایان یافتن این جنگ‌ها و شکست سخت آتن، «پارسیان در ۴۰۴ ق.م بار دیگر بر کرانه‌های آسیای صغیر مسلط شدند» (داندامایف، ۱۳۸۱: ۳۱۷) و دوباره اقتدار و قلمرو ایران گسترش یافت؛ اما در تحلیل سیاسی اتخاذ سیاست اخیر از سوی کوروش کوچک به نفع ایران نبود؛ چرا که اسپارت پس از آن به قدرت برتر اروپا تبدیل شد و مشکلاتی را برای امپراتوری هخامنشی به وجود آورد.

در مجموع دربار ایران در این دوره، سیاستی موفق و سنجیده اتخاذ کرد. با وجود این نباید فراموش کرد که هر چند سیاست جدید ایران یعنی «تفرقه بینداز و حکومت کن» پارسیان را بدون جنگی پر هزینه و طولانی و به جای شمشیر با دیپلماسی زر و طلا به اهداف خویش رساند، اما طی این مدت سپاه ایران بیکار شد و توان رزمی آن کاهش یافت و به عبارتی اسلحه طلایی داریوش دوم تدریجاً اسلحه آهنینش را از اثر انداخت؛ به نحوی که ایران نتوانست شورش مصر را که در اواخر سلطنت داریوش دوم آغاز شده بود دفع کند.

سیاست خارجی اردشیر دوم (مینمون)

با مرگ داریوش دوم پسرش اردشیر دوم (مینمون) به قدرت رسید. یونانی‌ها برای تمیز این اردشیر از اردشیر اول، وی را «مینمون» (Mnemon) لقب داده اند؛ زیرا دارای حافظه خوب بود (پلوتارک، ۱۳۷۹: ۴/۴۷۸). اردشیر در همان اوایل سلطنت با قیام برادرش کوروش کوچک مواجه شد. کوروش با یکصد هزار نفر نیروی ایرانی و آسیایی و حدود سیزده هزار چریک یونانی مزدور به

جنگ اردشیر رفت (گزنون، ۱۳۸۴: ۶۶)؛ اما در نبرد کوناکسا (Cunaxa) به سال ۴۰۱ ق.م کشته شد و سپاهیان او پراکنده شدند و یونانیان به تعداد حدود ده هزار نفر و به روایت دقیق‌تر هشت هزار و ششصد نفر تقریباً به سلامت به یونان بازگشتند (گزنون، ۱۳۸۴: ۲۰۲؛ دورانت، ۱۳۸۰: ۵۱۸/۲). بازگشت این ده هزار نفر نشانه ضعف اردشیر دوم تلقی شده است؛ زیرا با وجود پیروزی اردشیر، این جنگ و عقب‌نشینی یونانیان «در انظار عالم ثابت نمود که ایران این زمان با وسعتی که دارد از حیث استعداد نظامی بسیار ضعیف است» (پیرنیا، ۱۳۸۶: ۸۹) و قشون عظیم ایران اهمیت جنگی خود را از دست داده است. بدتر از آن حضور اولین بار یونانی‌ها در قلمرو امپراتوری بود. یونانیان در قلمرو ایران ضمن دیدن شهرهای ثروتمند، آذوقه غنی، گله‌های بزرگ احشام و طلاها و نقره‌های سرزمین‌های تابعه امپراتوری هخامنشی، به ضعف نظام اداری و نیروی نظامی امپراتوری پی بردند (داندامایف، ۱۳۸۱: ۳۳۰) و در بازگشت به میهن خود، هموطنان خویش را از مشاهدات خود آگاه ساختند. این امر می‌توانست مشوق حملات بعدی یونانی‌ها به قلمرو امپراتوری ایران شود.

همراهی اسپارتیان با کوروش علیه اردشیر روابط ایران و اسپارت را تیره کرد. اکنون هدف اصلی سیاست خارجی اردشیر در قبال یونان تضعیف بیش از حد اسپارت بود. دولت هخامنشی که در سالهای اخیر به قدرت جادویی «سکه‌های زرین پارسی» پی برده بود در صدد بر آمد دوباره آتش نفاق را در میان یونانی‌ها شعله‌ور سازد و آنان را گرفتار جنگ‌های داخلی کند. بر این اساس، ایران برای تضعیف اسپارت به تقویت آتن پرداخت. سیاست طلایی ایران و توزیع سکه‌های زرین پارسی در میان دولت-شهرهای عمده یونان، آژیلاس اسپارتی را که به قلمرو ایران در آسیای صغیر تجاوز کرده بود مجبور به ترک آسیا کرد. وی به هنگام ترک آسیا در حین وداع با تأسف به دوستان خود گفت: پادشاه ایران به کمک سی‌هزار کماندار (تیرانداز) مرا از اینجا راند (پلوتاری، ۱۳۷۹: ۵۰۵/۴). منظور وی از کمانداران، سی‌هزار سکه طلای ایرانی (دریک) بود که دولت ایران در یونان خرج کرده بود.

ایران به این مسئله اکتفا نکرد و با تحریک و تقویت آتن، آتش جنگ را میان این کشور و اسپارت شعله‌ور ساخت. بدین صورت، سیاست زرین و طلایی ایران جهت ایجاد اختلاف در میان یونانی‌ها به آسانی نتیجه داد و پس از نه سال صلح، دوباره آتش جنگ میان آتن و اسپارت شعله‌ور شد و تلاش یونانیها برای کشاندن جنگ به قلمرو ایران بی نتیجه ماند.

با شکل‌گیری ائتلاف ضد اسپارت در یونان، اسپارت در انزوا قرار گرفت و تصمیم گرفت سفیری به نام «آنتالسیداس» (Antalcidas) را برای عذر خواهی به دربار اردشیر دوم بفرستد. سرانجام در سال ۳۸۷ ق.م قرارداد صلح به نام «آنتالسیداس» بین طرفین منعقد شد. اردشیر به هنگام عقد صلح تمام شرایط خود را به یونانیان تحمیل کرد؛ به نحوی که این صلح به «صلح

شاهانه» معروف شد (ناردو، ۱۳۸۲: ۱۱۹). طبق این صلح همه مستملکات یونانی آسیای صغیر و جزیره قبرس مجدداً به دست ایرانیان افتاد و پادشاه ایران در منازعات میان شهرهای یونانی به عنوان «حکَم» پذیرفته شد. فرمان اردشیر دوم در سال ۳۸۷ ق.م نفوذ ایران را در یونان به بالاترین درجه خود رساند و مانع اتحاد یونانیان شد. این فرمان از آن زمان مبنای عمل روابط دُول یونانی با یکدیگر شد و تا روی کار آمدن فیلیپ مقدونی معتبر بود. هر وقت دولت‌های یونانی از این حُکم تخطی می‌کردند، دولت مورد تجاوز به تقاضای مداخله و حکمیت ایران متوسل می‌شد (زرین‌کوب، ۱۳۸۲: ۱۸۹/۱؛ بختورتاش، ۱۳۵۱: ۱۶۵). بر این اساس، دولت‌های یونانی سُرّرای خود را همواره به دربار اردشیر می‌فرستادند و دخالت و رأی او را چون حکمی بین خود خواستار می‌شدند.

اردشیر با تحمیل این صلح به یونانیان، عملاً یونان را به زیر حمایت پارس آورد (تاریخ جهان باستان، ۱۳۵۳: ۱۶۵/۲) و تابع سیاست خود گردانید. «در حقیقت این شاهنشاه ایران بود که سیاست خارجی یونان را تعیین می‌کرد» (شاملویی، ۱۳۴۷: ۸۸). این فرمان در واقع دخالت تام ایران در یونان و توهین به همه یونانیان محسوب می‌شد.

در مجموع اردشیر دوم موفق‌ترین سیاست را در قبال یونان اتخاذ کرد. برای تضعیف بیش از حد یونانی‌ها یکی از دولت‌های آتن، اسپارت و تب را بنا به مقتضای زمان تقویت می‌کرد تا موازنه قوا ایجاد شده و دولت‌های مزبور توانایی مقابله با ایران را نداشته باشند. فرمان اردشیر تحکیم مجدد اقتدار امپراتوری در سرزمین یونان بود. مقتدرترین پادشاهان هخامنشی با توسل به نیروی نظامی و با دادن سرمایه‌های مالی و جانی فراوان نتوانستند به اهداف مورد نظر خود در یونان دست یابند؛ اما اردشیر دوم فقط با توسل به کمانداران قدرتمند «زرین‌پارسی» توانست به اهداف سیاست خارجی امپراتوری ایران در یونان جامه عمل بپوشاند. نادرست نخواهد بود سیاست خارجی او را در یونان موفق‌ترین سیاست خارجی دوران هخامنشی نامید.

باری هر چند اردشیر در قبال یونان سیاستی موفق پیش گرفت اما در مصر چندان موفقیتی حاصل نکرد. در همان اوایل سلطنتش شورش مصر به جدایی آن از امپراتوری منجر شد و دیپلماسی زرین و اسلحه طلایی او بر خلاف یونان در این سرزمین کارگر نیفتاد.

سیاست خارجی اردشیر سوم

پس از اردشیر دوم پسرش اُخُس (اُخوس) بر تخت سلطنت نشست و خود را اردشیر سوم نامید. اردشیر سوم بر خلاف عطوفت پدرش قلبی قسی و اراده‌ای قوی داشت. پلوتارک نوشته است: «اُخوس [اردشیر سوم] از شرورترین و سفاک‌ترین مردان روزگار بود» (پلوتارک،

۱۳۷۹: ۵۲۱/۴). او پس از قتل عام تمامی مدعیان سلطنت و کشتار در خانواده شاهی پایه‌های حکومتش را تثبیت کرد و کادوسیان را مطیع خود ساخت. وی که در پی احیای عظمت پیشین امپراتوری هخامنشی بود؛ برای تسلط بر شهربانان مستقل آسیای صغیر، آنان را موظف به انحلال نیروهای مزدور خود کرد (داندامایف، ۱۳۸۱: ب: ۳۴۸) و به آتن هشدار داد که از کمک به یاغیان ضد پارسی خودداری کند. اردشیر که از جدایی مصر از قلمرو امپراتوری در زمان پدرش ناخرسند بود و تحریکات آن کشور ضد ایران را نمی‌توانست تحمل کند، تصرف مجدد این سرزمین را در رأس اهداف سیاست خارجی خود قرار داد و پس از دفع شورش‌های فنیقیه و قبرس - که با شدت عمل انجام شد - به سرزمین فراعنه لشکر کشید. سپاهیان وی با استراتژی تغییر دادن مسیر رود، سپاهیان مصر را شکست دادند و مصر دوباره پس از حدود شصت سال استقلال و جدایی از ایران به تبعیت دولت هخامنشی در آمد (۳۴۴ ق.م) و برای آخرین بار مرزهای امپراتوری هخامنشی به وسعت مرزهای قدیم گسترش یافت.

اگر سیاست خارجی را ادامه سیاست داخلی بدانیم که چنین است، از اردشیر سوم که در امور داخلی تمامی مدعیان سلطنت را از دم شمشیر گذراند، در قبال مصریان همان شدت عمل و خشونت انتظار می‌رود که در ابتدای سلطنتش در خانواده شاهی انجام داد. او بر خلاف سیاست نخستین پادشاهان هخامنشی نسبت به مصریان شدت عمل و شقاوت بسیار نشان داد؛ شهرهای عمده آنان را ویران کرد و نسبت به معابد و مقدسات بی‌احترامی و هتاک‌ها روا داشت (دیودور، کتاب ۱۶، بند ۵)؛ گاو مقدس آپیس را با خنجر خود کشت و به جای او به مسخره خری را بر پا داشت و فرمان داد که او را بپرستند. بره مندرس را که به همان اندازه مقدس بود کشت، پرستشگاه‌ها و معابد را غارت کرد، نوشته‌های مذهبی مصریان را مصادره کرد و به بهای هنگفتی آنها را پس داد (اومستد، ۱۳۸۰: ۶۰۵؛ رجبی، ۱۳۸۲: ۱۱۵/۳ و ۱۱۶) و با این رفتار خشن خود سیاست «تسامح و مدارا» را کنار نهاد. هر چند برخی از این اتهامات از جمله کشتن گاو آپیس ممکن است صحت نداشته باشد اما بی‌شک اردشیر سوم در سیاست خارجی خود مهم‌ترین اصل سیاست هخامنشیان یعنی مدارا و تسامح را به طور کلی کنار گذاشت.

در دوره اردشیر سوم در حالی که دولت - شهرهای یونان به دلیل جنگ‌های داخلی بسیار ضعیف شده بودند؛ در شمال یونان، دولت مقدونیه جهت توسعه‌طلبی ارضی و افزایش اقتدار در صدد تسلط بر یونان بود. در حالی که فیلیپ مقدونی روز به روز قدرتمندتر می‌شد؛ دربار ایران دچار اشتباه شده و به تقاضای یاری آتنی‌ها جهت جنگ با مقدونی‌ها پاسخ مناسب نداد و خطر مقدونیه را جدی نگرفت.

در شرایطی که خطر قدرتمند شدن مقدونیه در اروپا، ایران را هم تهدید می‌کرد، دو پیشامد ناگوار مانع از دفع تجاوزات و اقدامات فیلیپ مقدونی شد: متور سردار یونانی با وفا و

لایق اردشیر وفات یافت و خود اردشیر سوم به دست وزیر بی‌وفای خود باگواس خواجه مسموم شد و درگذشت (۳۳۸ ق.م). ظاهراً سفاکی‌ها و شدت عمل اردشیر نسبت به مصری‌ها، این خواجه مصری‌الاصل را به این اقدام وا داشته است. اردشیر دارای اراده‌ای قوی و قابل تحسین بود. وی در نظر داشت عظمت قدیم امپراتوری هخامنشی را دوباره احیا کند. اگر زنده می‌ماند به احتمال قوی از توسعه‌طلبی مقدونیه جلوگیری می‌کرد و جریان تاریخ روندی دیگر سیر می‌کرد. نولدکه راجع به او می‌گوید: بعد از داریوش اول، او یگانه پادشاه هخامنشی بود که از لشکرکشی‌های بزرگ خود با بهره‌مندی بیرون آمد و مرگ او در این موقع باریک برای ایرانیان ضایعه‌ای بزرگ بود (نولدکه، به نقل از مشکور، ۱۳۶۳: ۲۵۵؛ پیرنیا، ۱۳۸۰: ۱۰۶۶/۲).

سیاست خارجی داریوش سوم

پس از قتل اردشیر سوم به دست باگواس خواجه، وی کوچک‌ترین پسر اردشیر به نام «ارشک» (آرسیس) را بر تخت سلطنت نشاندد. کورت نوشته: «باگواس خواجه عنوان اردشیر چهارم را برای او برگزید» (کورت، ۱۳۸۲: ۷۷). باگواس خواجه برای اینکه کسی مدعی سلطنت نشود تمامی برادران ارشک را کشت تا شاه جدید را کاملاً مطیع خویش سازد. آرسیس با آگاهی از جنایات باگواس خواجه در صدد برآمد که عامل این جنایات را مجازات کند؛ اما خواجه سفاک پیشدستی کرده «آرسیس را با فرزندانش، پس از دو سال پادشاهی [در سال ۳۳۶ ق.م] به قتل رسانید» (دیودور، ۱۳۸۴: ۶۲۵). چون اکثر خاندان هخامنشی در حمام خون واقعی به قتل رسیده بودند باگواس خواجه ناگزیر داریوش سوم (کودمان) را به پادشاهی نشاندد. در آن سوی آسیا، فیلیپ مقدونی که توانسته بود یونانیان را علیه ایران متحد کند و به رقیب قدرتمند ایران تبدیل شده بود؛ پس از چندی در همین سال ۳۳۶ ق.م به طور مرموز به قتل رسید و پسر بیست ساله‌اش اسکندر جای او را گرفت (پلوتارک، ۱۲۷۹: ۴۰۹/۳).

با به قدرت رسیدن داریوش سوم، دربار هخامنشی مصمم به دفع تجاوزات مقدونیه شد و برای این منظور سیاست و استراتژی کشاندن جنگ به خاک اروپا در دستور کار دولت هخامنشی قرار گرفت. در شرایطی که داریوش سوم به تدارک سپاه جهت جنگ با مقدونیه و جلوگیری از پیشروی سپاهیان مقدونیه پرداخته بود؛ مرگ فیلیپ مقدونی، نگرانی داریوش را از مرزهای غربی امپراتوری بر طرف کرد (دیودور، ۱۳۸۴: ۶۲۶). داریوش خطر حمله اسکندر را جدی نگرفت و درصدد اقدامات بعدی بر نیامد. با افزایش خطر اسکندر، آتنی‌ها از داریوش تقاضای کمک کردند اما وی کماکان خطر اسکندر را جدی نگرفت و به تقاضای آنان جواب رد داد و زمانی به یاری مالی آنان برخاست که دیگر خیلی دیر شده بود و اسکندر بر تمام یونان مسلط شده بود. اسکندر که هوس جهانگیری داشت؛ درصدد اجرای خیالات پدرش و تسخیر آسیا بر

آمد و با بهانه قرار دادن انتقام از پارسیان در ازای لشکرکشی خشایارشا به یونان (داندامیف، ۱۳۸۱: ب: ۳۵۹)، زمینه‌های اتحاد یونانی‌ها و لشکرکشی به ایران را فراهم کرد.

در شرایطی که برخی از شهربانان ایرانی در صدد استقلال بودند و وفاداری چندان به دولت هخامنشی نداشتند؛ حملات مقدونی‌ها به ایران آغاز شد (۳۳۴ ق.م). چون دربار هخامنشی کماکان حمله اسکندر را جدی تلقی نمی‌کرد به تدارک چندان پرداخت و در نخستین جنگ (گرانیک) با وجود دلاوری‌ها و پیروزی‌های اولیه شکست را پذیرفت. داریوش سوم بر آن شد شخصاً فرماندهی سپاه را بر عهده گرفته به استقبال اسکندر بشتابد و بر وی فائق آید. اما فرار نابهنگام عده‌ای از سپاهیان داریوش در حین نبرد و به دنبال آن هزیمت خود وی (پیرنیا، ۱۳۸۶: ۹۵)؛ دومین شکست را نصیب ایران کرد (ایسوس ۳۳۳ ق.م).

فرار بد موقع داریوش سوم، اسکندر را مصمم به تسخیر کامل آسیا کرد. داریوش پس از این شکست به قول دیودور سیسیلی «به رغم فاجعه‌ای که به تازگی متحمل شده بود، کوچک‌ترین تلزلی در عزم خویش به خود راه نداد» (دیودور، ۱۳۸۴: ۶۷۵)؛ بلکه به جمع آوری سپاه پرداخت و استراتژی عاقلانه‌ای پیش گرفت و با ارسال کمک‌های مالی و کشتی‌های جنگی به یونان به ویژه اسپارت تلاش کرد پشت جبهه اسکندر را ناآرام سازد. وی به زودی از ممالک گوناگون امپراتوری قشون زیادی در بابل جمع کرد و اصلاحاتی در وسایل جنگی انجام داد. اما باز هم داریوش دچار اشتباهات و خبط‌های بزرگ شد و از فرصت‌های خوب به دست آمده به خوبی استفاده نکرد. حضور او به عنوان فرمانده لشکریان ایران در جنگ سرنوشت ساز بعدی (گوگمل ۳۳۱ ق.م) مجدداً به ضرر ایران تمام شد و به دنبال فرار عده‌ای از نیروهای داریوش، وی نیز از صحنه نبرد گریخت و پیروزی مقدونیان بر ایرانیان مسجل شد. داریوش پس از آخرین نبرد (گوگمل) با عزمی راسخ‌تر از قبل به جمع آوری سپاه و تدارک جنگی دیگر با اسکندر پرداخت؛ اما با خیانت بسوس شهربان باختر که قصد داشت پس از وی بر تخت سلطنت بنشیند مواجه شد و سرانجام به دست وی و همراهانش زخمی شد و در تیر ماه سال ۳۳۰ ق.م درگذشت. با مرگ داریوش سوم آفتاب عمر امپراتوری معظم هخامنشی پس از ۲۲۰ سال سروری بر عالم غروب کرد.

هر چند تهمت‌های ناروای فراوان به داریوش سوم نسبت داده‌اند، اما وی بی‌شک خیرخواه مملکت خویش بود و در صدد بود که امپراتوری هخامنشی را از خطر سقوط نجات دهد؛ ولی اشتباهاتی جبران‌ناپذیر را در مقابله با اسکندر مرتکب شد و امکانات و توانایی‌هایش را در فرصت مناسب به کار نبست. متأسفانه در کل صفحات تاریخ، آخرین پادشاه هر دولتی در معرض اتهام قرار گرفته و همه تقصیرات و شکست‌ها را بر گردن او می‌نهند. داریوش سوم نیز از این امر مستثنی نیست. باید پذیرفت که هر چند آثار سقوط امپراتوری در دوره داریوش

سوم به چشم نمی خورد، اما شرایط و اوضاع و احوال ایران دوره او با گذشته امپراتوری بسیار متفاوت بود. با وجود این به تعبیر امیر مهدی بدیع «ایرانی که او را در حال شکست و انحطاط معرفی می کنند با شهامت جنگید و با تهوّر و از خود گذشتگی در گرانیگ و ایسوس و اربل [گوگمل] ایستادگی کرد و بیش از آنکه خود اسپارت و آتن مقاومت کرده بودند، مقاومت کرد. در واقع، ایران هخامنشی در آن هنگام منقرض شد که شاهش از پای درآمد» (بدیع، ۱۳۶۴: ۳۴۵)، و اگر داریوش سوم زنده می ماند چه بسا جنگ یا جنگ های بعدی وی نتایج دیگر داشتند.

نتیجه

در مجموع، نخستین پادشاهان هخامنشی نظیر کوروش و داریوش با به کار بستن اصل «تسامح و مدارا» و پای بندی به آن، به موفقیت های بزرگ در سیاست خارجی دست یافتند. اما با پیدایش و شکل گیری اتحادیه های یونانی علیه پارسیان در زمان خشایارشا و پس از او، پادشاهان بعدی ضمن پای بندی به اصل تسامح و مدارا، بنا به مقتضای زمان به سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» روی آوردند و با توسل به دیپلماسی «زرین پارسی» و ایجاد اختلاف میان دشمنان، به موفقیت، اقتدار و ثبات امپراتوری هخامنشی کمک شایانی کردند؛ به نحوی که ایران در تمامی دوران هخامنشی قدرتمندترین و با نفوذترین امپراتوری عالم بود.

هخامنشیان با پایه گذاری اصل تسامح و مدارا، انقلابی بزرگ در عالم سیاست به وجود آوردند و رمز موفقیت خود را در کنار گذاشتن تعصبات قومی و مذهبی و محترم داشتن ملل گوناگون می دانستند. به آداب و رسوم بین المللی مقید بودند. توجهی خاص به عدالت و گسترش آن نشان می دادند و با تفکر همزیستی مسالمت آمیز، فرهنگ های مختلف را در گستره امپراتوری خود مطرح و برای ایجاد صلح و حکومت جهانی تلاش فراوانی کردند.

اقتدار و سیطره ۲۲۰ ساله هخامنشیان بر بسیاری از ملتهای جهان و تبدیل ایران به بزرگ ترین و قدرتمندترین امپراتوری عالم در عصر خود، حکایت از آن دارد که سیاست خارجی هخامنشیان که عمدتاً بر اساس «تسامح و مدارا» پایه گذاری شده بود، نقشی مؤثر در توسعه و ثبات این امپراتوری معظم داشت. تداوم حیات امپراتوری به مدت بیش از دو قرن، تا حد زیادی مدیون سیاست خارجی عاقلانه و خردمندانه پادشاهان و سیاستمداران هخامنشی بود. سیاستمداران و کارگزاران نظام می توانند با به کار بستن نکات مثبت و جنبه های موفق سیاست خارجی هخامنشیان، گامی بزرگ در راه اعتلای فرهنگ و تمدن خویش و موفقیت سیاست خارجی خود در عرصه بین المللی بر مبنای اصل همزیستی مسالمت آمیز بردارند.

منابع و مآخذ:

۱. ابن العبری، غریغوریوس بن هارون، (۱۳۷۷)، *مختصر تاریخ الدُول*. ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.
۲. اومستد، آلبرت تن ایک (ا.ت)، (۱۳۸۰)، *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*. ترجمه محمد مقدم، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
۳. بُختورتاش، نصرت الله، (۱۳۵۱)، *بنیاد استراتژی در شاهنشاهی هخامنشی*. تهران: مطبوعاتی عطایی.
۴. بُختورتاش، نصرت الله، (۱۳۵۰)، *دیپلماسی دولت هخامنشی*. تهران: ستاد بزرگ ارتشستاران.
۵. بدیع، امیر مهدی، (۱۳۶۴)، *یونانیان و بربرها*. ترجمه احمد آرام، تهران: نشر پرواز، جلد ۱ و ۲.
۶. بریان، پیر، (۱۳۸۱)، *امپراتوری هخامنشی*. ترجمه ناهید فروغان، تهران: فرزانه روز-قطره، جلد ۱.
۷. پلوتارک، (۱۳۷۹)، *حیات مردان نامی*. ترجمه رضا مشایخی، چاپ چهارم، تهران: ققنوس، جلد ۳۱ و ۴.
۸. پیرنیا، حسن (مشیرالدوله)، (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران باستان*. چاپ دهم، تهران: افسون، جلد ۱ و ۲.
۹. پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی، (۱۳۸۶)، *تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه*. تهران: گنبد.
۱۰. پیگولوسکایا، ن. و. (و دیگران)، (۱۳۵۴)، *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی*. ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
۱۱. *تاریخ جهان باستان (یونان)*، (۱۳۵۳)، (جمعی از نویسندگان روسی). ترجمه صادق انصاری، علی اله همدانی و محمد باقر مؤمنی. چاپ سوم، تهران: نشر اندیشه، جلد ۲.
۱۲. دان، راس ئی (و دیگران)، (۱۳۸۲)، *تاریخ تمدن و فرهنگ جهان*. ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: طرح نو، جلد ۱.
۱۳. داندامایف، محمد آ، (۱۳۸۱)، *ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی*. ترجمه روحی ارباب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. (الف)
۱۴. داندامایف، محمد آ، (۱۳۸۱)، *تاریخ سیاسی هخامنشیان*. ترجمه خشایار بهاری، تهران: نشر کارنگ. (ب)
۱۵. دورانت، ویل (ویلیام جیمز)، (۱۳۸۰)، *یونان باستان (تاریخ تمدن)*. ترجمه امیرحسین آریان پور، فتح الله مجتبیائی و هوشنگ پیرنظر، چاپ هفتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، جلد ۲.
۱۶. دیودور سیسیلی، (۱۳۸۴)، *کتابخانه تاریخی*. ترجمه حمید بیگس شورکایی و اسماعیل سنگاری، تهران: جامی.
۱۷. رجیبی، پرویز، (۱۳۸۲)، *هزاره های گمشده*. چاپ دوم، تهران: توس، جلد ۲ و ۳.
۱۸. رخزادپور، عبدالله، (۱۳۷۵)، *تاریخ کامل ایران*. تهران: انتشارات مسلم، جلد ۱.
۱۹. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۶)، *آشنایی با تاریخ ایران*. تهران: سخن.
۲۰. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۲)، *تاریخ مردم ایران*. چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر، جلد ۱.
۲۱. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۴)، *روزگاران ایران (گذشته باستانی ایران)*. تهران: سخن.
۲۲. سایکس، سرپرسی، (۱۳۶۸)، *تاریخ ایران*. ترجمه سیدمحمد تقی فخرداعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب، جلد ۱.
۲۳. شاپور شهزادی، ع. (۱۳۴۹)، *کوروش بزرگ، زندگی و جهاننداری بنیادگذار شاهنشاهی ایران*. شیراز: دانشگاه پهلوی.
۲۴. شاملوئی، حبیب الله، (۱۳۴۷)، *تاریخ ایران از ماد تا پهلوی*. تهران: بنگاه مطبوعاتی صفیعلی‌شاه.
۲۵. فرای، ریچارد نلسون، (۱۳۷۷)، *میراث باستانی ایران*. ترجمه مسعود رجب نیا. چاپ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۶. کتاب اشعیا، (۱۹۰۰م)، *تورات، عهد عتیق و عهد جدید*. هند.
۲۷. کتاب عزرا، (۱۹۰۰م)، *تورات، عهد عتیق و عهد جدید*. هند.
۲۸. کتزیاس، (۱۳۸۰)، *خلاصه تاریخ کتزیاس، از کوروش تا اردشیر (معروف به خلاصه فوتیوس)*. ترجمه کامیاب خلیلی، تهران: کارنگ.
۲۹. کورت، آملی، (۱۳۸۲)، *هخامنشیان*. ترجمه مرتضی ثاقب فر، چاپ سوم، تهران: ققنوس.
۳۰. گزنفون، (۱۳۸۴)، *لشکرکشی کوروش یا بازگشت ده هزار نفر*. ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران: دنیای کتاب.
۳۱. گیرشمن، رومن، (۱۳۸۳)، *ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمه محمد معین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۲. لمب، هارولد، (۱۳۸۴)، *کوروش کبیر*. ترجمه صادق رضازاده شفق، چاپ سوم، تهران: دنیای کتاب.
۳۳. محمود آبادی، اصغر، (۱۳۸۳)، *دیپلماسی هخامنشی از مارائن تا گرانیک*. تهران: انتشارات مینو.
۳۴. مشکور، محمد جواد، (۲۵۳۶) [۱۳۵۶]، *تاریخ ایران زمین از روزگاران باستان تا عصر حاضر*. تهران: اشراقی.
۳۵. مهمید، محمدعلی، (۱۳۶۱)، *پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران*. تهران: نشر میترا.
۳۶. ناردو، دان، (۱۳۸۲)، *امپراتوری ایران*. ترجمه مرتضی ثابت فر، چاپ پنجم، تهران: ققنوس.
۳۷. هارت، میشل. اچ، (۱۳۷۸)، *تأثیرگذارترین‌های تاریخ*. ترجمه محمد حسین آهونی، تهران: روزنه.
۳۸. هدایتی، هادی، (۱۳۳۵)، *کوروش کبیر*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳۹. هرودوت، (۱۳۵۶)، *تواریخ*. ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران: فرهنگستان ادب و هنر.
۴۰. هومن، محمود، (۱۳۷۹)، *تاریخ باستانی ایران*. تهران: پیام امروز.